

شعر از کزنده مهر

نخستین بار که با انجمنهای ادبی آشنائی پیدا کردم و با شعرا و نویسندگان دمخور و معاشر گشتم بر آن شدم تذکره‌ای تهیه و تنظیم کنم که با آنچه تاکنون بوده است فرق داشته باشد. برای این منظور از گروهی گویندگان بنام خواستم یکی از آثار خود را با انتخاب و سایقه و خط خویش بنویسند تا پس از گراور با چند اثر دیگر شرح حالی مختصر و تصویر ایشان یکجا چاپ شود. از کوششی که در این راه انجام گرفت توفیقی بدست آمد ولی چاپ و انتشار آن به‌مهده تعویق افتاد.

اینک بجا دانست که پیش از شروع چاپ تذکره در شماره نامه گوهر یکی از آن آثار طبع و نشر شود.

از شاعران و نویسندگانیکه ما بلند عکس و شرح حال و اثرشان از نظم یا نثر در این تذکره آورده شود خواستاریم که طبق نمونه‌ای که در این شماره است مدارک زیر را برای ما بفرستند.

- ۱- شرح حال مختصر شامل نام و نشان پدر، تاریخ تولد، نوع تحصیل، تألیفات، خدمات.
- ۲- يك اثر با انتخاب و خط خود یا مرکب سیاه بر يك صفحه کاغذ بابعاد ۱۲ × ۱۸ که بتوان گراور کرد.
- ۳- هفت یا هشت اثر (نظم یا نثر) در انواع شعر.

۴- يك قطعه عکس ۹ × ۶

کامران

فریدون، سال ۱۲۹۸ خورشیدی، در شیراز، بدین جهان پای نهاد. پدرش جلال توللی از ایران ولایت و سالار قبیله توللی و خزانه دار قوام الملك بود. قبیله وی در زمان صفویه از ماوراء ادریس بخطه یادش کوچ کردند و در دوران زندیه، بسود پایه گذاران آن سلسله، در بسیاری از جنگها شرکت نمودند. مادرش خدیجه نیز تیلی و دختر حاج شنبه مردی امین و معتمد بود که در دستگاه پادشاهی قاجاری سمیت و بشکادی داشت. فریدون و خواهرش کودک بودند که مادر را از دست دادند.

وی نخست در خانه و باغ وسیع و بزرگ پدر که دور از شهر بود به معلم سپرده شد و مقدمات تحصیلات ابتدائی را در سرخانه بیاموخت و بعد بمدرسه نمازی رفت و سال آخر دبستان را در آنجا طی کرد. از کودکی با استعداد و خوش قریحه و تیزهوش و سرکش بود و مریدان خود را بستوة آورده بود و سر بکمان کسی فرود نمیآورد. از آنرو قسمتی از تحصیلات دبیرستانی را در دبیرستان شاهپور و قسمتی را در دبیرستان سلطانی شیراز پایان برد و بسال ۱۳۱۷ به تهران آمد و در رشته زبان شناسی دانشکده ادبیات تهران بتحصیل عالی پرداخت. در سال ۱۳۲۰، مقارن با دومین جنگ جهانی، که از مشاهده اوضاع درهم ریخته و پریشیده و نابسامان کشور و مردم سخت برانگیخته شده بود بقصد خدمت بمیهن بمیدان سیاست پانهاد ولی پس از مدتی تلاش و کوشش دریافت که، با طبع لطیف و احساس ظریف شاعرانه و خاطر آزاده و وارسته، مرد این معرکه نیست از آنرو گریبان پلید سیاست را رها کرد و بدامن پاکیزه شعرو ادب جنگ زد. مادر فریدون طبع شعر داشت و در سواد امامان و معصومان و پیشوایان دین شعر میسرود بنابراین این میراث را نیز برای پسر خود باز گذاشت و فریدون از سال پنجم ابتدائی بشعر پرداخت. شادروان استاد ملك الشعراء بهار که آثار نظم و نثر وی را بدید به پسندید و بستود و در نامه ای نوشت که «باری دیگر در افق ادب و هنرشیراز ستاره ای در کنار زمین است که امیدوارم روزی خورشید تسابك شود، این آرزوی بهار صورت تحقق یافت و آن آفتاب جهانتاب اینك در آسمان شعرو ادب ایران زمین در حال تابیدن است و انوار روح بخشش خود را بدور و نزدیک نثار میکند. نظم و نثر استاد توللی از لحاظ سلاست بیان و فصاحت کلام و بلاغت زبان و انسجام الفاظ و بداعت معانی از آثار نخبه و زبده بشمار آید و کلمات خوش آهنگ و دلنریب و تراکیب مأنوس و بدیع و تشبیهها و مجازهای تازه و کنایات و استعارات دلپذیر در آنها فراوان وجود دارد و صفحات اغلب مجلهها و روزنامههای ادبی تهران و شهرستانها را فروزب می بخشید، بنابراین باید او را یکی از استادان مسلم زبان و هنر، در قلمرو ادبیات پارسی، بشمار آورد که از فیض روح القدس هنرمندی بهره ای کافی و شافی دارد. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آثار فریدون توللی که جداگانه به چاپ رسیده عبارت است از «رها» و «نافه» و «پویه» شامل مجموعه اشعار، از غزل و قصیده و «التفاصيل» و «کاروان» حاوی نثری پخته و سسته به سورت حکایات طنز آمیز و طبیعت خیز، بر شیوه مترسلان کهن که نتیجه فکر خلاق و قریحه بکراوست. قسمتی از اشعار توللی در سالیان اخیر بزبانهای انگلیسی و روسی و آلمانی و فرانسه و عربی وارد و ترجمه و طبع و نشر شده است. دائرة المعارف مشهور (بریتانیکا) نیز نام و آثار هنری او را یاد میکند. پنج جلد کتاب نیز آماده طبع دارد. استاد بسابقه ذوق و قریحه فطری، سالیان دراز در گروههای مأمور کاوشهای علمی باستانشناسی شوش و پاسارگاد و امور هنری تخت جمشید و فسا و داراب شرکت داشت و مدارج اداری را از عضویت و ریاست تامدیر کلی باستانشناسی پارس پیمود و از سال ۱۳۴۵ برای آنکه بتواند بیشتر بشعرو ادب پردازد تنها بمشاورت امور ایرانشناسی دانشگاه پهلوی شیراز که مطابق و متناسب ببا ذوق و سوابق تحصیلی و تجربی او بود بسنده کرده است.

تندیس!

بر عاج بازوانت گیسوی آبنوسی
 دانی، چه جلوه داری؟! باشد، خجسته بیٹی
 با من، به سینه سائی در چشم اشتیاقم
 ای، طبل آرزو را تندیس مرمر، اما
 دل، از رقیب بد خو چون سنک آسیا شو
 چنمان سرمه سائیت ای پیکرت، چو گندم
 تا رام خاطر افتد گویدم، از فراق
 ای، روشن از نگاهت رسوای روزگارم
 ز برای من، چو بیند جام شفا، نگیرد
 دل، در جهان رؤیا گر باشدش، بدرمان
 تا ناخن تو، دل را هر دم، همی کشاند
 در زندگی، فریدون از دید و بوس پنهان
 بی منت عسروسی! آن ماکیان زیبا
 بر آتش مجوسی! طاوس پر فشانم
 چون گریه، از ماوسی! قندیل معبد جان
 بی منت عسروسی! ما را، سپند خود کن
 در جهان رؤیا دست نوازشم را
 با پیکر خیالت بامن، به خود خور آید
 یاقوت آرزو شد وصالی خجسته دارد
 سرخی دگر ندارد تا ناخن تو، دل را
 در زندگی، فریدون بی آبنوس مویش
 بر شام آبنوسی! رنگ سحر می آید

گلبن

نه دل با چنگان جوشده نه خامان
چه باشد مگر سرم گیری به دامان
درینخ از گرم پویی ها، که آخر
در افتادم ز پا، چون خسته گامان
بهشتی گلبنی بودم، درین باغ در
که بشلفتم، ولی برین اشافان !
مرا با چالری ها، الفتی نیت
که کرد از خواجیه لیرم چون غلامان
من آن باران باران در سر ابرم
که بخشم زندگی، بر شنه گامان
فلک، با سرشان سنگ آدینا
ز زبان ها دیده اند، از کفیلو ها
می از بینای خاموشی به جامان
بیای تا دست پیکد لیرم بگیریم
به دوش دوش، ازین وادهی زمان
رویم آنجا، که هر ازاده و آزاد
سبنازی کند، با بی بگامان
فریدین، دوزخی دارد بخود، گرم
نکو تر، از بهشت یکنامان !

